



وقایع امریه در نرسراق

تالیف

جناب محمد علی فروغی

کتاب

بتاریخ لجنه مجله ملی نشریات امری رسیده

و با اجازه محفل مقدس روحانی مدرس

بهایان ایران تنید الله ارنانه

منتشر شده

است

قیمت مطلق در تمام ایران ۷ ریال

لجنه ملی نشر آثار امری

طهران - ایران

سنه ۱۰۶ بدیع

(( مقدمه ))

پس از اظهار عجز و انفسار بدرنگه ملک مقتدر قهار بمعرض  
 خوانندگان محترم میرساند در تاریخ اردیبهشت ماه ۱۳۱۲  
 شمسی از طرف محفل مقدس روحانی مرکزی توسط آقای دکتر  
 سید عباس شیمیائی طبیب صحیه نراق و دلایجان مقرر گردیده  
 بود که تاویله رقایع امری نراق و شرح حالات احوالی آنسالمین  
 چه از مصدقین امر حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه و چه  
 از مومنین جمال اقدس ابهی جل ذکرة الاعلی بوسیله یکی از  
 متقدمین امر تهیه و تقدیم گردد ایشان این امر محفل مقدس  
 روحانی را به غائی پیشنهاد و با اینکه این عهد آنطور که شایسته و  
 لازم است از عهدہ انجام امر از نظر اطلاع کافی و با سابقه تاریخ  
 نویسی بر نمی آمدیم مع هذا برای اجرای امر فرمایشات آقای  
 دکتر شیمیائی را اطاعت نموده و تا اندازه که ممکن بود مدتها  
 در صدد تحقیق و تدقیق برآمده آنچه را که خود دیده و شنیده  
 و از روی مدوک تحصیل نموده بودم با قلم ناتوان خود پرشسته  
 تحریر در آورده و در این چند سطر برسم یاد کاری ناقابل تقدیم  
 ساخت مقدس محفل روحانی مرکزی ایران مینمایم و از خوانندگان  
 محترم رذوات مقدسی که این نوشته از نظر مبارکشان خواهد  
 گذشت استدعای تصحیح عبارات را دارم و مزید موفقیت  
 عمم دوستان الهی را از آستان حضرت رحمن رجا و مسئلت  
 مینمایم

( قسمت اول )

تاثیر امر مبارک حضرت نقطه اولی در نراق

ورود جناب ملاحسین بشروئی

در اریل ایامی که آرازه مهدویت حضرت اعلی از شیراز  
 بلند شد و رولوله در اقطار آفاق انداخت و جناب ملاحسین  
 بشروئی مصروف به باب الباب از طرف آنحضرت مامور به تبلیغ  
 امر الله گردیدند بنا به قول یکی از احبای قدیم در مراجعت  
 از شیراز که بسمت مازندران عزیمت میفرمودند در قصبه نراق  
 که تقریباً بین راه اصفهان و قم و در نزدیکی محلات واقع شده  
 تشریف آورده بودند و امر مبارک حضرت نقطه اولی را بصاحبان  
 هوش و درایت ابلاغ فرموده بودند نفوس مقدسی که در نراق  
 استماع این ندای جانفزرا نمودند و لیک کویان فریاد  
 رینا انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنوا  
 از جان بر آوردند اشخاص مفصله ذیل میباشند :

- ( ۱ ) مرحوم حاجی کمال الدین مجتهد مصروف نراق فرزند  
 مرحوم حاجی ملا محمد تقی ابن مرحوم حاجی ملا احمد  
 مشهور بفاضل نراقی
- ( ۲ ) مرحوم حاجی عبدالعظیم و برادرش حاجی محمد تقی  
 ابنا مرحوم حاجی عبدالوهاب نراقی
- ( ۳ ) مرحوم آخوند ملا میرزا جان فرزند مرحوم ملا عبدالکریم

( ۴ ) مرحوم آقا عبدالرحیم آقا کثیر

( ۵ ) مرحوم درویش آقا جان با چند نفر دیگر

( قسمت دوم )

شرح ماموریت مصطفی قلیخان عرب اردستان ملقب به

سهام السلطنه از طرف ناصرالدین شاه در

تاریخ ۲۸۴ اقمری به نراق

هرگاه بخوایم شرح واقعه آمدن مصطفی قلیخان را بیه

نراق و ظلم و جفای او را بطوریکه از قدمای احباب و اعیان

شنیده ام مشروحا بعرض برسانم حق متعال شاهد حال است

که غیر ممکن است ولی لازم است بطور خیلی مختصر و قایم

و گزارشات او را که بتحریر چند نفر مضرین اهالی نراق که یکی

از سردسته آنها محمد رضا مشهور به الو این حاج میرزای

نراق بود و هرچه ظلم از قلم ظالمین دنیا ترک شده بسود

منارالیه در نراق تجدید و مجرآنمود بعرض آقایان محتسب

میرسانم :

۱- محمد رضای الو با چند نفر نراقی و نوکرهای مصطفی

قلیخان شبانه کلیه اثاثیه امام زاده شاه سلیمان راحت

نراق خط درشت و کبوترهای صحن را به تمامها جمع و در همان

صحن آتش زده و این عمل شقیع را یابین طایفه مظلوم نسبت

داده و بهمین وسیله راین اقترابجان این مردم مظلوم  
افتاده باداغ و درفش و شکنجه دوسه هزار تومان بون از این  
بیچاره ها دریافت و در واقع قیامت کبرائی در نراق بر پا کرده  
بود گرچه کلیه آنها بجزای اعمال خود رسیدند خصوصاً  
محمد رضا الو که از نراق برای معیشت بطهران رفته در آنجا  
بناخوشی تب و لرز دچار و در موقع لرز بیالای کوره آجر پزی  
که در همان روز کوره را خراموش گ کرده بودند رفته و خوابیده  
در همان عین کوره از هم متلاشی و خواب میگردد و مشارالیه  
هم جزو آجر و آهک کوره مخلوط پس از دوسه روز که کوره را  
بیرون میآورند يك هشت استخوان سوخته جزو آهک پیدا  
شده بود آنها نه کسی ضبط نمود و نه اثری باقیماند .  
اینجا چنین کند مکافات تا دیگر

احوال ظالمان بصف حشر بنون شود

( قسمت سوم )

شرح حالات مرحوم حاجی کمال الدین

نراقی

مرحم حاج کمال الدین یکی از علمای معروف اسلام و

بسیار مردم محترمی بود و در نراق بر مسند شریعت جالس و نافذ

الحکم و مورد قبول عامه و در مسجد جامع نراق امام جماعت و

فی الواقع از تدبیر و در دستکاری و حیدر و خود پوله یخصس از  
تصدیق این آئین مندرس یکروز در مسجد تشریف برده ما بیسن  
در نماز از میان جمعیت برخواسته و کفشهای خود را در زیر غسل  
گرفته میفرماید حضرات به بخشید و از مسجد خارج میشوند و  
بنزل خود تشریف میبرند و لوله در میان آن جمعیت افتاده و  
هرگز يك عنرائی اظهار میدارد برخی از جهال این عمل را  
حمل بر جنون و بعضی تصورات دیدری نموده اما جناب حاجی  
کمال الدین از همان روز بعد در منزل خود منزوی و گاه گاهی  
از بعضی اشخاص فہیم دعوت میکرد و با آنها بیانات ستری  
اظهار میفرمود و همواره اوقات خود را صرف خدمات امری نمود  
و با احبای آن سامان معاشر بود تا بعد از شهادت حضرت اعلی  
چون ذکر یحیی انتشار داشت و جمال قدم را ایشان مینامیدند  
مرحوم حاج کمال الدین مکتوبی به عنوان یحیی به بنسداد  
نوشته و معنی این آیه را از اوستفسار نموده بودند کل الطعام  
کان حلاً لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل و علی تقيہ  
الی آخر یحیی يك جواب فیرما انزل اللہ داده بود بنحویکه  
یکلی سلب اعتقاد جناب معظم له از یحیی شده و مدتی را  
متفکر و غسرده بودند تا اینکه مکتوبی از طرف جمال قدم جل  
ذکره الاعظم بافتخار حاج کمال الدین شرف صدری یافتند  
و تفسیر آیه مبارکه را که منظور او بوده مرقم پس از زیارت فرقا<sup>د</sup> الما

مسرور و مقصود را دریافتند \*

باری جناب حاج کمال الدین قصد مسافرت دارالسلام  
بخداد را نموده باعیال محترمه خود مساعده سیده خانم غریزه  
مرحوم میرزای قلی و همشیره های خود شان آقا بیگم و جهان  
خاتون باتفاق مرحوم آقا محمد جواد و متعلقه شان آمنه خاتون  
صبیه حاجی علی نراق و مرحوم حاجی میرزا علی اکبر آقا  
زین العابدین باعیال شریف و آقا محمد باقر و حاجی علی از نراق روانه  
بخداد و به آستان مبارک حضرت بپا الله مشرف و مدتی حضور  
مبارک بردند تا اینکه یک روز جمال قدم به عثمان باز دید منزل  
حاجی کمال الدین تشریف فرما میشوند حاج کمال الدین طفل  
خود را میآورد جلو قدم مبارک قربانی کند جمال قدم ایشانرا  
منح و در باره شان اظهار عنایت و لطف می اندازد و میسند و  
فرموده اند پس از مدتی از حضور مبارک اجازه مرخصی گرفته  
عازم نراق میشوند و رود نراق اهالی احترامی بجانیاورده حتی  
برخی دیدن هم نمودند \*

جناب حاج کمال الدین پس از مراجعت از بخداد در منزل  
خود منزوی و از مردم کناره جوئی داشته ولی شبها بطور خفیه  
با احباب مراد و مجالست مینمودند و محافل تبلیغ داشته در  
نتیجه چند نفری از اشخاص برجسته اهالی نراق از قبیل  
برادر خود شان آقا محمد و آقا جعفر و آقا عبدالوهاب و پسر او آقا



محمد کاظم ناظم التجار و ملا محمد تقی نرژند مرحوم ملا میرزا جان  
و نرژندان خودشان آقا میرزا نورالدین و آقا میرزا علی را تبلیغ  
و در شبهای جمعه نرژند خود آقا نورالدین را برای تبلیغ  
اهالی بادقان که تقریباً در پنج فرسخی نراق است میفرستند  
و در آن قریه مجلسی تشکیل میدهند و ایام عمر خودشان را صرف  
خدمات امرالله مینمایند •

جناب آقا محمد جواد که باتفاق مرحوم حاج کمال الدین  
حضور مبارک مشرف بودند هنوز در بغداد حضور مبارک بودند  
و عنایت زیاد در حق ایشان میداد و خیال ایشان که در نراق عقد  
اسلامی شده بود مجدداً در بغداد جمال مبارک بقم اطهر  
خودشان خطبه عقد امری بین آنها جاری فرمودند و در مدت  
اقامت بغداد خیال آقا محمد جواد در بیت مبارک مشغول  
خدمت و خود ایشان نیز کاتب وحی بودند •

چون در نراق انتشار میدادند که آقا محمد جواد بن نراق  
نخواهد آمد مرحوم حاجی مهدی والد ایشان نظر باینکه  
باین نرژند هلاک مفرطی داشت و از مفارقتش بی صبر و تاسف  
شده بود گریه زاری مینمود با اقارب و خویشان مذاکره و قرار  
شد حاجی مهدی شرحی حضور مبارک عرض نماید که من  
نرژند مرا از شما میخواهم حاج مزبور هم عریضه نگار و استدعای  
مراجعت نرژند خود را نمود حضرت بهاء الله به آقا محمد جواد

امر فرمودند که باید با خانواده به نراق بروید جناب آ محمد جواد  
 فررا اطاعت نموده حرکت کردند و به نراق تشریف آوردند و با مرحوم  
 حاج کمال الدین متفقاً مشغول به تبلیغ شدند و شبها از اشخاص  
 لایق و قابل دعوت و صحبت میفرمودند این در وجود مقدس  
 محترم باعث احیای چندین نفر در نراق شدند تا اینکه اعمال  
 حسنه و تبلیغات مفیده آنها به معرضین گران آمد یک شب از طرف  
 میرزا محمد علی نام ( شیخ الاسلام نراق ) که در آن زمان اقتدار  
 و نفوذی داشت به یکنفر از نوکرهای حکومت محل و با چند نفر  
 از اراذل و او با شرمحله قلعه اجتماع نموده و از دیوارهای  
 خانه همسایه ها بوسیله نردبان به خانه مرحوم حاج کمال الدین  
 ریخته شرارتهای غیر منتظره نسبت بآنها وارد نموده که شرحش  
 از چیز تحریر خارج است بعد از تمام این ظلمها بعضی را  
 کت بسته و جناب آ محمد جواد را کشف الصوره نموده با وضعیست  
 اسف آوری در همان حالت آنها را بخانه شیخ الاسلام برد،  
 و خفت زیاد بآنها داده و به منزل مشهدی احد نام تعیین کرده  
 حکومت محلات که در نراق بود فرستادند و به تحریک شیخ  
 الاسلام اندیت و آزار زیادی نمودند خلاصه صبح از طرف شیخ  
 مزبور عده بخانه های اهالی رفته از بزرگان و اشراف نراق از  
 قول مشهدی احد به منزل حکومت دعوت نمودند و احباب را  
 دسته دسته مجبوراً از خانه ها بیرون آورده جلو این مسردم

می اندازند کف زنان و پاکویان آنها را به منزل حکومت وارد  
میکنند و آ محمد جواد را کشف العوره دست به عقب بسته در  
زیر درخت نگاه داشته مردم تماشا میکنند و این عمل تا ظهر  
بطول انجامیده بعد از ظهر آنها را بطرف محلات حرکت میدهند  
غامیل و مستگان آ محمد جواد در عایا و نوکرهای خودشان را جمع  
کرده با کلیه اقارب و خویشان بیرون دروازه نراق اجتماع  
نموده که آنها را از دست آن اشرار بگیرند بعد از زرد و خورد  
بسیار موفق میشوند آنها را بمحلات میبرند و چند روزی محبوس  
مینمایند و پس از آن دی ار را بطهران حرکت میدهند مدتی هم  
در طهران محبوس بودند تا بالاخره بمساعدت مرحوم مستوفی  
المعالم آنها را مرخص و به نراق میآیند و با مرحوم حاج کمال  
الدین متفقاً در شعبه مجلس تبلیغ تشکیل داده وعده از اقارب  
و اباعد را تبلیغ نمودند تا اینکه این گزارشات را اهالی نراق  
به کاتبان به حاج ملا محمد نوزند مرحوم حاج ملا احمد فاضل  
نراق که عموزاده مرحوم حاج کمال الدین بودند اطلاع دادند  
ایشان هم در آن زمان یافتند و اقتدار که آوازه اش در حدود  
ایران اشتباه داشت بنراق آمده و با اینکه با حاج کمال الدین  
عموزاده حقیقی بودند حکم کرد حاج کمال الدین را حاضر  
نموده چوب رطلک آورده آن وجود مقدس را به فلك بستند  
همراه اش را زیر مشوش گذارده در میان جمعیت چوب زیاده

زدند و بطوری این عمل را ادامه داد که بالاخره در زیر قلند  
ضعف و عجز کرد و با همان حال ضعف او را بدوش کشیده بخانه  
بردند و تامدت مدیدی یک نفر جراح موسوم به استاد یسوسف  
و لد استاد عابدین مشغول زخم بندی و معالجه پای آن جناب  
بود تا اینکه بهبودی یافت بعد لك معظم له تامدت حیاتش  
بشهایت درجه در خدمت امرا لاله کوشید و تبلیغ کرد و لسی در  
انظار مردم مرام خیلی شوارون لیل بود تا سنه ۱۲۹۷ قمری بهمین  
منوال خانه نشین و در سال ۱۲۹۸ در قانی راوداع و بملکوت  
باقی محمود فرمود و در صحن شاهزاده سلیمان خان دروازه  
نراق در ایوان وسط دست چپ مدفون است •

قسمتی از شرح حال آقا محمود اخوی آقای حاج کمال  
الدین بعد از تصدیق امر حضرت اعلی و حضرت اقدس را بهی  
بهمین طورها خانه نشین و با نهایت ذلت عمر خود را بسر میبرد  
یک روز ملازم ایشان عاقلی از اینکه ماه رمضان اسلامی است از  
درب خانه بیرون میآید و چند دانه آلوچه در دست او پیسوده  
مشغول خوردن است عاقرین دور او را گرفته و بیخ گلوی او را  
فشار داده آلوچه را از دهن او بیرون آورده کک و سدمه زیادش  
میزنند و بالاخره با چند نفر از جهال او باش او را بمنزل حکومت  
برده فریاد را شریعتا را بلند مینمایند حکومت هم چوب و قلک  
حاضر نموده آن بیچاره را چوب زیاد میزند این واقعه را بجناب

آقا محمود اطلاع میدهند فوراً مشاورانیه بمنزل حکومتی تشرف  
 میآورند که ملازم خود را مستخلص نمایند حکومت با حالست  
 غضبناکی میگوید یکپای آقا محمود را هم با پای ملازمش بسته و با  
 نهایت شدت درد و رنجوب میزنند از برای استخلاص آنها  
 چند نفر از رؤساء محل میآیند و آنها را مستخلص مینمایند و به خانه  
 میبرند آن مرحوم هم مدتی در خانه منزوی و بعد از مدتی تمام  
 متعلقات خود را برداشته بطهران میروند و مشغول تدریس  
 اطفال رؤساء و معمولین طهران میشوند تا آنکه خداوند شمنان  
 او را در وطن خواروبه اسفل من النار راجع نمود و جناب آقا محمود  
 روز بروز بر عزت و جلال و عظمتش افزوده گردید و فرزندان هائی مثل  
 میرزا عطاء الله خان صنیع السلطان که عیالش از اقارب نزدیک  
 حضرت بهاء الله است و فرزندان دیگرش آقا میرزا نصر الله خان  
 محقق الدوله که با کمال عزت و شرافت زندگی مینمایند دارند  
 تسمی از شرح حال حاج میرزا علی اکبر مرحوم آقا  
 زین العابدین نراقی آنچه را از احباب قدیم به دو قسم شنیده ام  
 علی اختلاف الروایات بعرض میرسانم :

قسمت اول - آنکه با عیال خودش مسماة به ستاره بیگم

صبیه محمد باقر و حاج علی باتفاق مرحوم آقای حاج کمال

الدین به بغداد حضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف و مدتی

هم حضور مبارک بودند و به قصبه نراق مراجعت کردند ولی در

بین راه بملاحظه بعضی مذاکرات محلی به نراق نیامده به  
 منهد خراسان عزیمت نمودند و چندی در آنجا اقامت نموده تا  
 آنکه عیالش در منهد برحمت ایزدی پیوست مشارالیه از منهد  
 بهمدان مسافرت مدتی در همدان مشغول تجارت بود بعد از  
 آن حامل وصول حقوق الله بردند تا زمانیکه حضرت بهاء الله  
 در بغداد تشریف داشتند وجوهرات را دریافت و بحضور مبارک  
 تقدیم فرمود گرفته به صاحبان وجوه می رسانیدند .  
 قسمت ثانی - آنکه اوایل ایام بغداد جناب نبیل زرنجی  
 در همدان ادعائی کرد حاج میرزا علی اکبر از نراق بهمدان رفت  
 و ایشان حاج معظم له را با عبد الرحیم آفاکیر نراقی باد و نشر  
 دیگر مأمور نمود که باید پرورد بغداد و سر میرزا حسینعلی را با قاصد  
 دودفته دیگر برای من بیارید این چهار نفر روانه بغداد  
 شدند و بمحض اینکه حضور مبارک مشرف شدند به شرف ایمان غائر  
 و مجد و بانه مراجعت به نراق عیال خود را برداشته در ثانی  
 روانه بغداد شدند و سر از مدتی توقف اجازه مرخصی گرفتند  
 بطرف همدان در سپاروا آنجا بخراسان تشریف بردند .

( قسمت چهارم )

سرگذشت خود فانی علی فروغی نراقی

این بنده علی فرزند مرحوم ملا ابوالقاسم در سنه ۱۳۰۲

قمری در نراق در سن ۱۹ سالگی با محمد جعفر عموزاده فرار  
 شرکت گذاشته برای تجارت به سمت جابلق و مختیاری رفتیم  
 پس از چهار سال محمد جعفر عموزاده در موقع رفتن بهمسندان  
 در گذار کورچک واقع در حوالی کرازه عراق بواسطه صاعقه و فسات  
 نمود بعد از آن خود بنده بایکی دو نفر نواقی در آنجا شراکت  
 داشتیم و مشغول تجارت بودیم خلاصه قریب ده سال یا بیشتر  
 در جابلق و نراق بودم در سال ۱۲۱۲ قمری به نراق آمده و در  
 آنجا سکونت دائمی اختیار نموده مشغول تجارت شدم تا اینکه  
 در شب نهم محرم با اصطلاح خودمانی ها شب عیاسعلی که در  
 نراق تکیه عزاداری حضرت سیدالشهدا را در مدرسه می بستند  
 و مردمان ربائی هم سال بسال برزیفت و تجملات تکیه از قبیل  
 اسباب چراغ و پارچه های قیمتی و قالیچه های ممتاز و هر کس  
 در رای اشیاء تجملی بود به مدرسه که محل عزاداری است  
 آورده و آنجا را به بهترین سلیقه تزیین نموده روضه خوانی  
 میکردند و چون نزدیک به خاتمه میشد عده زیادی بانواع مختلف  
 از قبیل سینه زن — زنجیر زن — عرب سیاه پوش و عده زیادی  
 کفن پوش یا شمشیر و رقداره در محلهای نراق تا سحر گردش  
 میکردند در شب تا سحر که نهم محرم باشد هنگامه عجیب و غریبی  
 بر پا کردید تمام آقایان و اصیان و تجار و اشراف محل سروای برهنه  
 در جلوی دسته های میرفتیم راز کوچه و محله های نراق عیسور

میکردیم تا در ب‌خانه حاج محمدعلی که یکی از تجار محترم بود  
رسیده ایشان با اشاره تعارف و اصرار زیاد نموده بنده را ب‌خانه  
خود برد که رفیع خستگی بشود و ما هم بی‌شکایت گم بود سکنه جبین  
و یعنی هم آورد با آمد یگر خوردیم در این ضمن اظهار داشت  
فلانی در هر دو روزی که مظاهر الهی ظهور می‌نماید و برای  
هدایت و نجات خلق مبعوث میشوند که البته در تواریخ و  
کتابهای آسمانی خوانده و یا شنیده باشید بد را بخود آنها  
وقر و احترامی نمیکند آرند بلکه با نهایت ذلت و خفت و خسواری  
معامله مینمایند بعد از آنکه کلمه آنها در نفوس نفوذ و صیبت  
امواله مرتفع و عالم را احاطه نمود سلاله رابنای آنها مجتمع  
و همینطور که فعلا ملاحظه مینمائید به سررسینه میزنند و عزاداری  
مینمایند آیا شما مایل هستید من از واقعه آخر الزمان که از قبول  
علمای اسلام ششده و در تاریخ دیده ام جهت شما نقل کنم  
عوض کردم بسیار بسیار مایلیم بفرمائید ایشان با نهایت ملاحظه  
و احتیاط بنای صحبت را گذاشت و سرگشت حضرت نقطه اولی  
را بیان نموده بنده دیدم این بیانات با مخرقاتی که دیگران  
در حق این طایفه نسبت میدهند خیلی منافات دارد کم کم  
طرف سؤال و جواب شدم و حال تشبیر کرد با اینکه شب  
نده بود میباید انتم از خدمت ایشان برخیزیم بالاخره حاج  
مشاور الیه ملتفت حال بنده شد و قدری با جبروت تر بیاناتی فرموده



بلاخره کتاب مبارک بیان را حاضر و چند سطر از هر صفحه تلاوت فرمود پس از آن خدا حافظی نموده به منزل آمده خوابید ولی چه خوابی فرق بحر تفکر و تحیر در ایشان حالی بود بعد از دو سه روز از ایشان به منزل دعوت نمودم معلوم شد اطمینان ندارند بعد رهایی متعذر شدند مجدداً بنده بمنزل ایشان رفتم و سئوالاتی نموده بجزایبهای فانی شافی شنیده و ضمناً شرحی را که حضرت رب اعلی بر سر زره نور فرموده اند تلاوت نمودند تقریباً تا مدت شصت و هفت روز را به منازل و مجالسی که نامیل خوردنشان حضور داشتند میبردند تا آنکه به شرف ایمان مشرفی رفائز گشتم تا اینکه حضرات بهائی از حال بنده واقف مرحوم معارف التجار آقا محمد کاظم ناظم التجار را نزد فدوی فرستادند که من میل دارم با شما شراکت نمایم و با آن بیانات شیرین و جند ایشان که در قلبم تاثیر نمود قبول کردم و ضمناً شرط کردم که اگر یک حجره در تیمچه مرحوم حاجی مهدی برای من تهیه فرمائید حاضر مشارالیه هم رؤیای در ب - کاروانسرا حجره خویشی بنا کرد و در آن حجره مشغول تجارت شدیم و ضمناً بنای مذاکرات را نهاد و تسبیحاً اغلب باملاً محمد تقی عموزاده به منازل یکندی رفته به صحبتهای امری مشغول تا اینکه حقانیت جمال مبارک به فانی ثابت و محقق گردید در این بین با آقا محمد کاظم برای خرید اجناس به قم رفتیم

در سرای بزرگ صدراعظمی منزل گرفتیم حضرات زردشتی در  
آنجا تجارت داشتند نسبت به ماها فوق العاده محبت و مهربانی  
مینمودند مخصوصا ارباب بهمن خدامراد و ارباب سیاوش  
و مرحوم مشهدی عبدالرزاق ترك كه در دالان برای صدر  
اعظمی حجره داشت و خانه اش در ابرقوکه به شهرنوشهر  
است و فعلا به قسمت آن حظیره القدر من میباشد و در سنه  
۱۲۶۲ قمری صندوقی محتوی فرش اظهر حضرت اعلیٰ بوسیله  
آقای آقا سید اسماعیل صفهائی حمل و بدشب همان صندوق  
در اطاق بیرونی حیاط مزبور بوده فعلا محل نامبرده متبصر  
و زیارتگاه عموم احبای الهی است خلاصه درقم بینهایت مورد  
لطف و مهربانی احباب شدیم و در یکی از شبها که در منزل  
میرزا بهمن خدامراد دعوت داشتیم چون از کیفیت امر و احکام  
مبارک حضرت بهاء الله کاملا مطلع نبودم از خوردن شام  
خود داری نمودم جناب میرزا بهمن ملتفت شده در سفره  
شروع به صحبت فرموده اظهار داشتند که اولاً من هم مثل آقا  
محمد کاظم رفیق و شریک شما بهائی هستم معتقدات من و ایشان  
یکی است و حالاً که تمام بهائی شده اید باید آیه مبارکه  
هاشروا مع الادیان كلها بالروح والریعان را سرمشق قرار  
دهید بعد از آنکه اطلاعاتم زیاد تر از حال ایشان مستحضر  
شدم مشغول غذا خوردن شدیم و مدت توقف درقم اقلیب

با احبای الهی انیس و جلیم بودیم این برگ شرح قصه دینق  
قانی شرح بلیات و بدعات وارده را بجای خود مشروحاً بمرض  
خراهم رسانید .

( قسمت پنجم )

ورد جناب میرزا قابل آباده

به نراق

جناب آقا میرزا قابل آباده برای تبلیغ به نراق تشریف فرما  
و بمنزل آقا محمد جواد وارد آن مرحوم همه شب از احباب و بعضی  
اشخاص مبتدی دعوت میفرمود من جمله یکی از مبتدیان محمد  
تقی نرزند آقا ناصر الله خاله زاده این جناب که به آمدن مجالس  
میل مفرطی داشت تا اینکه تربیت دعوت به آقا محمد گظم و  
بنده رسید ایشان هم او را دعوت و همچنین بنده چند شبی  
را به فاضل آباده تشریف داشتند از خاله زاده دعوت نمودم  
و اینمرد مشتاقانه حاضر بود و خیلی هم مرد توجه کردید چون  
آمد رفعت مشارالیه در مجالس و محافل شهرتی پیدا نمود  
مفرضین مطلع شده آتش بغض و حسد آنها شعله بر کردید  
پنروز در مسجد جامع در ایام ماه رمضان مرحوم آقا محمد تقی  
به مسجد آمده و در صف جماعت مشغول نماز بود میرزا موسی  
نرزند ملا آقا جان که یکی از زهاد و اعیان نراق بود وارد مسجد

نه رأی قاضی جماعت که محمد ثانی بنماز مشغول بود  
 در حالت رکوع دست انداخت و از پشت سرشان کمر او را گرفت  
 و از میان صف کشید و چنان پرتابش نمود که چند نفر از صفوف  
 جماعت را برهم زد و با اینکه مشغول نماز بودند بلند بنای  
 سخانی پیدا گوی و اگر ائمت که فلان فلان شده نبیا پسند  
 مدالری با بیها حاضر میشوند و روزها بصف جماعت مسلمین  
 میآی داخل بنماز میشوند و نمازهای مردم بیچاره را ضایع و  
 باطل میکند خلاصه این مرد بیچاره در میان این جمعیت  
 مسجد با اندازه خجیل بود که نمیتوانست از چه محلی خارج  
 شود ولی منتقم حقیقی چنان انتقام کشید که شرح آن در حیز  
 تاریخ در نجد در اندک مدتی اسم او برادرانش که بعد از  
 شرح آنها بعرض خراهم رسانید از صفحه روزگار برانداخت  
 و عمارت نشیمن آنها عملاً لانه کلاب و محل فسق و فجور  
 اشخاص قمار باز بردیده است انظر کیف کان عاقبة الظالمین

( قسمت نهم )

قسمتی از شرح حال مرحوم آحمد جواد برادرشان

آحمد باقر فرزندان مرحوم حاجی مهدی

نـسـرـاقـی

این دو برادر در وجود مقدس مرتضی بودند در همدان

و کردستان تجارت داشتند و بیشتر اوقات در آن حاکم بود  
مترقی ولی علاقه اصلی آنها اقامت شان در نراق بود و در  
حدود همدان و کردستان که تشریف میبردند کلیه حراسان  
صرف تبلیغ امرالله و تشکیل محافل و مجالس امری بود و همچنین  
به نراق هم که تشریف میآوردند بخدمت امرالله مشغول بودند  
و مبلغانی که برای امر تبلیغ به نراق تشریف فرمایند به منازل  
این دو برادر ورود مینمود و از پذیرائی آنها ذره فرگذار  
نکرده خرد داری نمینمودند و شبها مجلس تبلیغی در منزل  
خردشان تشکیل میدادند تا اینکه در سفر اخیر در سال ۱۳۱۸  
قمری به نراق تشریف آوردند بعد از مدتی آقای محمد جواد  
مریض بستری شدند چون این بنده با افضل الله مصان  
التجار یسرار شد ایشان تراکت داشته و اغلب شبها یا آنها  
منزل ما یا منزل آنها بودیم روزی افضل الله با حالتی  
پهوشان در ب حجره آمده اظهار داشت ابوی مریض شده  
و حالش خیلی بد است فوراً برخوایسته طبیب برای ایشان  
حاضر کردیم ولی معلوم بود که مرض ایشان سخت است پس از  
چهارالی پنجروز طول مدت کسالت دارغانی را وداع و  
ملکوت ابی سعید نمودند و در محن شاه زاده سلیمان  
در همان ایرانی که جسد مبارک مرحوم حاجی کمال الدین  
مدفون است ایشانرا نیز دفن نمودند و مجلس ترحیم مفصلی

برای ایشان براندرند که نظیر آن تا آن زمان در نراق دیده  
نشده بود اتفاق قابل تئارش که شرح آن لازم است در این  
صفحه تحریر شود و باعث عبرت اولی الالباب شود شرح ذیل  
است :

یکشب از شبهای عزاداری مرحوم آ محمد جواد که تمام اعیان  
و اشراف نراق در منزل آقا فضل الله معاون التجار در مجلس  
ختم دعوت بنام داشتند مدعوین پس از انجام نماز از مسجد  
جامع نراق بیرون آمده ریطرف منزل خودشان میرفتند و در ضمن  
مابین چند نفر اعیان میرزا موسی و برادرانش و حاجی محمد  
رضا و فامیلش وعده زیادی که از مسجد خارج شدند هم جزو  
آنها بودم و عقب تر از آنها راه میرفتم دیدم حاجی محمد  
رضا به آمیرزا موسی اظهار کرد آقا عرض شب را در مجلس ختم  
دعوت داریم میرزیم یا نه مشارالیه جواب داد من مانده ام فکری  
چطور در مجلس ختم اینطایفه برورم حاج محمد رضا مجسود داد  
اظهار داشت چون ماها کرایه نشین سرای حاج مهدی و  
آنها مالکین کاروانسرای مزبور هستند نمیتوانیم با آنها مخالفت  
نمائیم میرزا اسد الله اخوی کوچک میرزا موسی اظهار نمود  
بیائید برورم لراوالصنوا بنده هم در این بین که مشغول  
صحبت بودند همراه بردم و با اتفاق به مجلس ختم رفتیم از  
پله های بالاخانه بالا رفتیم و میرزا اسد الله مزبور که آخر همه

بود عقب سرما از یله بالا آمد و از بالای پله آخری از سوزن سر  
 افتاد و چون سنگ نثر بود آسیب سخت دیده بطوریکه قادر  
 به حرکت نبود او را بدوش انداخته بمنزلش بردند بموقع شام  
 خوردن برادرش جویای حال او شد گفتند از پله پرتاب شد  
 و او را بمنزل بردند روز چهارم پس از معالجه که جراحان  
 مشغول بردند غوت نبرد کله و العنوا ثم خود را عاید کرد  
 فاعتبروا یا اولی الابصار •

راجع به جناب آحمد باقر آخری آحمد جراد نراقی که  
 برای فوت مرحوم برادرش از همدان به نراق آمده بود یکروز  
 ایشانرا سرار الاغ در کوچه حمام حاجی جعفر در حالتی که  
 ملازمش جلوی مال را داشت مشاهده نمودم که سواره کریان و  
 لرزان میفرمودند آخرای مردم ما چه بدی در حق شما  
 کرده ایم که این نوع ظلم رستم در باره ما مینمائید پدران ما  
 انهمه آثار خیر از قبیل آب انبار و حسینیه و کاروانسرا و بازار  
 و مسجد و حمام در نراق برای شماها ساخته اند که شما در عرض  
 آتش بر سرما بریزید غایب رسیدم تبیین عرض کردم دیدم آن مرد  
 بزرگوار علیل که مرض رعشه داشت در اثر ریختن آتش تمام  
 سر و گردن او سوخته و تاو لهای سخت زده و عمامه میسارکش  
 مانند قرمال سوراخ سوراخ شده است و ملازمش یادستمال  
 مشغول خاموش کردن آتش و پاک کردن گردن ایشان است •

پرسیدم این آتش از کجا است فرمودند از این پشت بام حمام پسر  
سرم ریختند بنده برای تحقیق به پشت بام مزبور رفتم که به بینم  
این عمل زشت بی شرفانه از طرف کیست دیدم عباس نام نوزاد  
حاج محمد ابراهیم بادوشتر هست فطرت دید بودند و این سرد  
مجترب بزرگوار در فشار این از خدا بی خبران سر بر فاسد الاخلاق  
بود چندان شرقی در نراق نثار شده پس از چندی به محمدان  
شریف بردند و از شدت ناخوشی رهنه که دیگر قادر بر حرکت نبودند  
در محمدان رفات کردند دیگر اطلاعی از مقبره آن مرحوم ندانم  
که در کجا دفن شده است نورالله بر قده \*

( قسمت هفتم )

شیخ مصرفی شیخ محمد محلاتی و آمدن اریه نراق روشن  
کردن کلیه آتش فتنه و فساد در آسامان و منسوخ

احبابی الهی از حمام و تبعید چندین نفر

از بیانیان نراق

این شیخ محمد پسر حاج شیخ ابوتراب محلاتی بود که  
در محلات قامیلا بطایفه کاو مشهور بودند و لازم بود قبلا او را  
مصرفی نمایم \*

تمام فتنه و فسادیکه در نراق رخ داد از ناحیه این سرد  
خدانا شناس شیطان طبیعت خناس حاصل گردید پس در



منارالیه در محلات امام جماعت زیجاری از مردم عوام در آنرا  
 نرفته و متنفسد بود چون نایب حسین نراقی که خدا را نایب  
 بود در ارل هر سال برای تجدید حکم نیابت بمحلات میرفت  
 مایل بود حاج شیخ ابوتراب مذکور حامی و طرفدار او باشد  
 باینواسطه شیخ محمد پسر حاج شیخ ابوتراب را که ۱۷ سالگی  
 ۳۰ سال داشت ری سزا بود برای انجام منظور خود  
 و خدمت بحاج شیخ ابوتراب از او بعنوان روضه خوانی ماه  
 محرم و صفر به نراق دعوت میکرد زاین شخص همه ساله در  
 ایام مذکوره به نراق می آمد اهالی هم محض خاطر نایب  
 حسین خان از او احترام زیادی دینمودند حتی اینکه در  
 کوچه و بازار در موقع عبور قلیان می پیچ باور سردینا دنبال  
 سر او میبردند از هر مکانی عبور مینمود مردم آنحدود بر سر  
 خواسته خاضعانه تعظیم و تکریم مینمودند و در سال مبلغ  
 خطیری بعلایه تمارقات فوق العاده از روضه خوانی نراق  
 عاید شرمینند و همه شب او را به ضیافت دعوت مینمودند و بیشرقت  
 کار خود را به بد کوئی و ضدیت با طایفه بایی زیبائی قرار  
 داده بود بطوریکه از ابتدای انتهای روضه از نقط بایی ها  
 و بهائیان را با صدای خشن عنوان و محدثی میکرد مثلا  
 اغلب در بالای منبر بمردم عوام خطاب میکرد و نمره میزد ای  
 کلاه نندیها تا هر کرده آید آیا شنیده آید که ماه نزرده روز

باشد یا اینکه بالای منبر میگفت اگر اینطایفه راست میگویند  
محمد باقر حلاج را (مقصودش جناب آ محمد باقر فرزند حاجی  
مهدی بود که بمرض رعشه مبتلا بودند) شفا بدهد و اگر آنرا  
نمیتواند شفا بدهد مرا مثل او کند باری نظر بوجاهت و جوانی  
که داشت و سخ و سفید و چاق بود قسمتی از زندهای مسلمین  
هم او را دوست داشته و در مسجد جامع نراق برای دیدن  
او پای منبرش حاضر میشدند ولی آواز نداشت و صدای او  
مثل انکرا لاصوات لصوت الحمیر بود و این خدانشناس  
آنسوی در نراق بر پا کرد که خدای متعال شاهد و گواه است  
که اگر بخواهم مشروحاً بنگارم مثنوی هفتاد من کاغذ شود  
خلاصه این شخص در نراق عیالی هم اختیار نموده مشغول  
فتنه و فساد گردید تمام وقایع و اشکالاتی که از اطراف اهالی  
نراق نسبت به احبای آنسامان میشد تمام در اثر تحریک و  
کلمات شیخ محمد بود که ذیلاً عرض مینمایم :

اول - در اثر کلمه این خدانشناس حاج فتح الله  
نراقی بدون جهت با عده از رفقای جهال خود بدکان آقا  
حبیب الله جبرئیل که من در آنجا بودم و چون مشارالیه از  
احباب بود برای ملاقات اورفته بودم ریخته و بنده را باندازه  
زدند که خد امید اند اینقدر باینطرف و آنطرف مرا کشیدند که  
گوشم را پاره کرده و تمام لباس و بدن فدوی خون آلود شده و

آثار خون مسافت زیادی را که از درب دکان آقا حبیب الله تا درب

حجره خود فانی بود دیده میشد .

دوم - در نتیجه کلمه این بی همه چیز بود که ما هارا منسوع

از حمام نموده و در شبها هم که بطور مخفیانه بحمام میرفتیم در

ساعت ۵ و ۶ از شب گذشته باز هم عده از ارازل و اوپاش که

سردسته آنها علی اکبر ولد حاجی حبیب الله نراقی بود و با چوب

چماق میریختند و ما هارا از نیت و آزار میکردند .

سوم - اثر کلمه اینظالم غدار بود که آقاخان ولد میرزا آقا

یوسفی خود را سردسته قرار میداد و عده زیادی از اشرار را جمع

مینمود و آقای میرزا احمدخان نراقی را که از اجله احباب و اول

شخص نراقی و پدرشان در بدو امر مؤمن و خادم و از طایفه نجبای

نراق بودند با خفت در میان کوچه و بازار او را گرفته میکشیدند

و میگفتند او را میبریم حضور شیخ محلاتی مرا ، خود را لعین

کند .

چهارم - نتیجه تحریکات این بی انصاف بود که در خانه

آقا میرزای قلعه ولده عبد الکریم نراقی در مجلس دوست السی

سیصد نفری حضور مجتهد شان میرزا موسی ملا آقا جان پدربیسر

محترم عالم این بنده را به گفتارهای زشت خجل و منکوب مینمود

حتی اینکه اهل مجلس که به آ میرزا موسی در موقع صرف شیرینی

میگفتند شما چرا پشمک میل نمیکنید اظهار میداشت که من

پشمک را دوست ندارم چون شبیه ریش پدرهای من است •  
 پنجم - در نتیجه شیضت و خصوصت این خدا نا تنگ من  
 بود که غدغن میکرد نانوا و قصاب نان و گوشت بپاهاند هندی  
 و در این خصوص بانهایت سختی و مذلت و فشار بپرمیبردیم تا  
 اینکه بعضی از اقارب خودمان بیرونند با اسم خود شان نان و  
 گوشت تهیه و خریداری نموده بپاهاند •  
 ششم - در اثر خباثت نفس این بی رحم بود که محمد ولد  
 مشهدی رضارا در نراق لقب نایب الزمانی داده بودند  
 و شمشیر در کمر او بسته با عده زیادی که هر یک ترکه های چوب  
 بلند در دست داشته در کوچه و بازار گردش میکردند و هر وقت  
 باماها مصادف میشدند آب دهن بر سر و صورت             
 میانداختند و مارا پیش اهل بازار و عابریین خفت داده و در  
 میان کوچه جلوزنهای مارا گرفته و آنها را از رفتن حمام منع  
 میکردند •  
 هفتم - در اثر تفتین این متمکار بود در موقعی که ایمن  
 بنده بر حسب تلکراف حاجی آقا محمد نراقی که برای فسوت  
 پدرش از همدان مخا بره نموده بود که مجلس ترحیم بگیریم و  
 بنده هم در مسجد جامع نراق و سائلی تهیه و بنا بدستور  
 حاج مشارالیه از واردین پذیرائی مینمودم حبیب اللیه  
 حاجی مهدی که صدر را ونجسی بگرفتن یک جمبه جوز قند

تعارفی لقب رئیس‌التجاری را در طهران جهت ازگرفته بود پس  
 عده از ارازل و ریاض رسادات محله دیناران که در نراق به  
 رزالت معروف و مشهورند جمع نموده و یکدفعه داخل مسجد  
 شدند و فریاد و اشریعتارا بلند کردند که بچه جهت یک بابسی  
 نجس به مسجد مسلمانان آمده و عنواناتی خارج از قاعده  
 اظهار داشت که بازگویی آنها را از حیز ادب خان میدانسم  
 بانهایت خفت و افتضاح این عبد را از مسجد بیرون و با اینکسه  
 مقداری زیاد برنج جهت شام و نهار این مردم بر حسب تلگراف  
 حاج آقا محمد تهیه و آب ریخته بودم این قضیه که پیش آمد نمود  
 انجام این خدمت را بعهده محمد رضای حاجی اسد الله و آقا  
 میرزا محمد ولد محمد یوسف واگد ار نمودم و از مسجد خارج شدم  
 هشتم - از اثر بغض و کینه دینی این بی انصاف بود کسه  
 حبیب الله حاجی مهدی فوق الذکر در موقعی که آقایان  
 مجتهدین کاشان در ایام تابستان بمعات همه ساله بسرای  
 تفریح و سورچرانی به نراق میآمدند و اهالی عموماً باستقبال  
 میرفتند و ماهم ناچار و مجبور بودیم باستقبال برویم در سال ۱۳۲۱  
 قمری حبیب الله مذکور بعنوان استقبال آنها جلوتره مشهد  
 اردهاالرفته و شب در خانه حاج میرزا حسین مشهدی که آقایان  
 در آنجا میهمان بودند میروند و در آنجا کاظم میاه نوکر آقایان  
 را که مقدم بر سایر نوکرها بود دیده و وعده یکپارچه فاستونی برای

قبایا و داده که موقع ورود به نراق علی و محمد کاظم برای استقبال می‌آیند نگذاری دست آقایان را ببوسند آنها را مانعت کن و بکنار انداز و نگذار نزدیک بیایند گرچه مسا در این قسمت بوسیدن دست را بر حسب نص کتاب مبارک اقدم حرام میدانستیم و برای این قهقرا حرام حاضر نبودیم و لسی از آنجائی که مجبور برفتن استقبال بودیم وقتی که نزدیک شدیم در میان این جمعیت زیاد فریاد کاظم سیاه بلند شد و سواره تازیانه بدست دنبال ما افتاد و ما را از میان این جمعیت کثیر بکنار برد و نعره میکشید که دور شوید لازم نیست دست آقایان را که دیگران می‌بوسند شما هم ملوث کنید و ما را بطرف رودخانه و پشت باغات نراق و قنات آصف آباد فراری کردند و تقریباً دو ساعت از شب گذشته با حالتی خسته و فرسوده به نراق آمدیم .

نهم - از تحریکات این بی وجدان بود که عباس حاجی

محمد ابراهیم بدون سبب و جهت هیزمهای پشت بام حمام

حاجی جعفر را متدرجا آتش میزد و بر سر آقا محمد باقر حاجی

مهدی می‌ریخت و آن بیچاره با آن تن علیل رفته دار که قادر

بحرکت نبود ناچار بروی مال سواری خود می‌نخلطید و فریاد و

فغان مینمود و استعانت از حق می‌جست .

دهم - بواسطه حب ریاست و طاعت نفس شیطانی این

خدانا شناس بود که ملا جعفر روضه خوان کاشی شکل عمر میساخت  
و بایان صد نفر ارازل و او باش در کوچه و محلات نراق گردش میکرد  
تا بالاخره بدرب خانه بنده و آقا محمد کاظم که میرسید اشکال  
مصنوعی را که درست کرده بودند آتش میزد و لباسهای پاره پاره  
اورا از حصار حاجی کاظم که جنب منزل ما بود بخانه ما  
میانداخت و لحن میکرد و جمعیتی که در آنجا جمع بودند در آن  
بیش باد بیش باد شان به آسمان میرفت \*  
یازدهم - بعادت نفس پرستی این لامذهب بود که تمامی  
اعیان و اشراف و رؤساء محل متحد و در خانه محمد رضای حاجی  
امدالله جمع شده و معاهده در قلع و قمع این حزب مظلوم نموده  
و جارچی در کوچه و بازار کرده و جار کشیدند که فردا باید جمیع  
اهالی از هفت سانه الی هفتاد سانه در خانه آقا محمد فاضل  
مجتهد نراق حاضر شوند حتی کارگرو آبیار هم حق رفتن بصحرا  
ندارد و هر کس مخالفت کند خانه و اموال او را غارت خواهند کرد  
پس در روز معین عمودا در محل معلوم اجتمع نموده هزاران  
نفر نعره های یا علی یا علی را بفلك بلند نموده وزن و بچسه و  
اطفال مادر خانه ها لرزان و هراسان و گریان و اینها مشغول  
نوشتن عهد نامه و قسم خوردن یا قرآن بودند و قرآن را بدست  
یکدیگر میدادند و اظهار میداشتند که ما هاتا جان در بدن  
داریم باید بکوشیم و این طایفه را از نراق خارج کنیم و تمام

آنها معااهده را امضا\* و مهر نموده بودند خلاصه این بنده  
 علی و برادرش محمد یسره‌ای مرحوم ابوالقاسم و جناب آقا محمد  
 کاظم ناظم التجار با فرزندش آقا علی و جناب آقا حبیب‌الله  
 مشهور به جبرائیل و پسرشان آقا علی را منظور نظر قرارداد  
 بودند و تصمیم گرفته بودند بیایند منزل ما را غارت کنند  
 و خود مانرا به کشند یا تبعید نمایند باری همین چند نفر که  
 عرض شد در لیله چهارم فروردین ۱۳۲۴ قمری در ساعت  
 پنج از شب گذشته از نراق پیاده خانج و بطرف کرگان جاسب  
 روانه شدیم ابتدا اگدا رینجه جاسب به برف زیادی رسیده چند  
 قدمی که از روی برف میرفتیم شب تاریک جاده غیر معلوم با آن  
 شدت سرمای گدار در آن نصف شب برای جستن جاده هر کدام  
 باین دره و آن دره ویلان و سرگردان گاهی با پنجه دست از قله  
 کوه و کمر بالا رفتن و زمانی خود را از بالای کوه بروی برف بدره  
 پرت کردن با آن لباسهای یخ کرده که مانند تخته و چسب  
 بهم میخورد و بدندان از شدت سرما بطوری شده بود که قادر  
 بر حرکت نبودیم عاقبت عذاب‌آهن شیخ محمد محلاتی نازل  
 شد که بموقع خودش قریبا شرح آنرا بعرض خواهم رسانید  
 بالاخره باکمال مایوسی و عدم اطمینان از زندگی بازحمات و  
 صدمات طاقت فرسا سپیده صبحدم بمزرعه سرویان جاسب  
 رسیدیم و از آنجا بخط جاده افتاده و روانه کرگان جاسب



شدیم و در خانه استاد علی اکبر نام که یکی از احباب بود وارد و نهایت پذیرائی را نمود و دو روز هم ماندیم چون راه گذارتا قم بکلی مسدود بود و امکان عبور و مرور نداشت و برای اینکه بیش از این مزاحم نشویم ناچار به منزل علیحده در خانه فتح الله نام رفتیم و قریب ۱۴ روز در جاسب اقامت داشتیم پس از باز شدن راه پیاده از آنجا بطرف قم روانه شدیم و در آن خط بین راه بهر جا که میرسیدیم مشار بالبنان بودیم که اینها بایبهای هستند که از نراق خارجشان کرده اند در هر حال وارد قم شدیم و مدتی هم در آنجا مخفی و سرگردان بودیم و تلگرافات بطهران حضور محمد علی شاه و مجلس شورای ملی و وزارت داخله عرض کردیم چون مجلس و شاه با هم مخالف بودند ترتیب اثری به سرایض ما نمیدادند تا اینکه روزی از طرف وزارت داخله پاکتی برای فانیان رسید حکمی به مدبر السلطنه حکومت کاشان مرقوم داشته بودند که مساعدت کند و ما را به نراق رسانیده محرکین و اهالی را تعقیب نماید فوراً حکم را برداشته بکاشان رفتیم نراقیهها و محرکین از این موضوع اطلاع حاصل نموده در مقام عریضه نگاری بملاهای کاشان بر میآیند و بمهر هزار نفر رسانیده و مضمون اینکه ما عهد کرده و قرآن مهر نموده ایم که ولو هزار سوار باتوب به نراق بیایند اینها را راه ندهیم ملاهای بی انصاف کاشان فوراً قریب یکصد نفر از سادات رضوی که سر دسته آنها عماد الاسلام بود سر برهند

شال به گردن بدارالحکومه میریزند و باداد و فریاد هسای  
و اشریعتا و وادینا و و الاسلاما دیوانخانه را روی صد امیاند ازند  
که درحقیقت اینهم قیامتی بود که بریانموده بودند حکومت  
از این ازدحام و هیاهو و حرکات و حشیانه خائف و رنگش را باخته  
فوراعلی محمد نام که نوکر حکومت و از احباب بود ما را مطلق  
ساخته گفت جای ماندن نیست و معجلا از شهر خود تانرا  
خارج کنید که کار سخت است ماها بطور مخفی خود را به احباب  
رسانیده بوسیله آقای سید نصرالله منزوی فتح آبادی محفل  
فوق العاده گرفته بمشورت و تصویب محفل قرار شد از کاشان  
خارج و در همان حین از شهر بیرون رفتیم اتفاقا در اینموقع  
آقا محمد برادر فانی که در بازار درب کاروانسرای نراقیها برای  
انجام کاری رفته بود گرفتار عده از کاشانیها شده کتک زیادی  
به او زده بودند یکنفر آقا نصرالله عطار بمناسبت دوستی که با  
بنده داشت او را مستخلص نموده بود \*

آقا محمد اخوی هم رسید باتفاق سایرین روانه فتح آباد  
شدیم و شب را در منزل آقا سید احمد فتح آبادی که از اجله  
احباب بود وارد و نهایت پذیرائی را از فدویان نمود و صبح  
روانه با دقان شده نهار را در منزل دختر محترم ارباب علی  
صرف و از آنجا بمزرعه اسطخر که یکی از مزارع بادقان است  
مهمان یکنفر احباب شده و از آنجا به قم رفتیم دو روز هم در قم

مخفی بودیم مرحوم شهدی عبدالرزاق ترك از محل و مسکن ماها مطلع بودند با مساعدت و همراهی آن شخص محترم و سرادش میرزا اجواد آقا که به مهمانخانه آمدند ما را بوسیله گاری بسمت طهران حرکت دادند مدت مدیدی را در طهران و سیلان و سرگردان و گاهی بمحفل مقدم روحانی میرفتیم و در گوشه و کنار از نایب حسین نراقی شکایت میکردیم ایشان در نراق و از آمدن ماها بطهران اطلاع یافته و به آقایان کاشان نوشته بودند — حاجی میرزا فخرالدین به آقای سید عبدالله بهبهانی که در آن موقع رئیس مجلس شورای ملی بود مینویسد که این حضرات بای برای اینکه در نراق علی رؤس الاشهاد اظهار عقیده و مردم را تبلیغ به آئین بهائی مینمودند و این رویه برخلاف شریعت اسلام بود من حکم دادم که آنها را از نراق خارج کنند معلوم میشود پس از خروج از نراق بطهران آمده و موجبات زحمت امنا دولت را فراهم ساخته اند مقرر فرمائید گوش بعرایض آنها دهند و بهمین عنوان از طرف حاجی میرزا فخرالدین در روزنامه شماره ۸۳ مجلس درج کردند که ذیلا عینا درج میگردد بالاخره مدتها این آوارگان در طهران بلا تکلیف و سرگردان وزن و بچه های مادر نراق در فشار آمدن از خدا بی خبر بودند و سرپرستی هم نداشتند تا اینکه آقا فضل الله معاون التجار از کردستان بطهران آمده با مساعدت معان

العمالك نراقی نایب حسین مذکور را معزول و ضیاء السلطان  
پسر حاجی صدر را ونجی را به حکومتی نراق منسوب و مازاد را  
به همراه خود به نراق آوردند از نگارش شرح ورود به نراق  
بواسطه تطویل خود داری میشود .

( قسمت هشتم )

شرح مسافرت شیخ محمد محلاتی بخراسان

و عیاقبت کار او

پس از سرگونی و فراری ما شش نفر به طهران باز شیخ محمد  
محلاتی دست از شرارت برنداشته نسبت به فامیل و بستگان  
ماها بر سر منبر ظالمین را تحریک و تشویق مینمود که آنها را  
اندیت و آزار نمایند آن اشرار نابکار هم از اندیت و صدمه  
بانواع و اقسام فروگردان میکردند از جمله اطفال ۶ ساله ماها  
را پسر تراب قلعه داخل خانه شده بیرون میکشیدند و در  
دالان خانه فلک میکردند هر قدر مادرهای بیچاره آنها را  
بالای سر آنها موکنان و مویه کنان التماس و فریاد میکردند  
احدی به داد و فریادشان نمیرسید اینوقایع را فقط خداوند  
دادخواهی فرموده و میفرماید :

در این حیص و بیص شیخ مذکور بعد از خاتمه روضه خوانی

ماه محرم و صفر از نراق به همراه قافله زوارهای محلاتی

مسافرت به سمت مشهد خراسان مینماید در یکی از منازل بیسن راه شب جانوری اورا گزیده و بطوری این گزندگی مؤثر واقع شده بود که سخت مریض و روز بروز بر شدت مرض افزوده جای نیش گزنده متعفن میشود و رنگ او سیاه میگردد بطوریکه یکی از همسفرهای او شخص آهنگر معالجاتی بخود اینجانب در مراجعت از طهران اظهار داشت و قسم یاد کرد اورا با حالت بسیار بدی وارد خراسان کرده و مدت اقامت در خراسان بواسطه عفونتی که در شیخ پیدا شده بود از رفتن بحرم ممنوع شبانه بدون اطلاع خدام و دادن پول زیاد بیکی دونفر از آنها شیخ را به دوش حمل گذارده و در حرم مطهر حضرت رضا طواف دادند و در مراجعت هم برای اینکه بوی اندازه متعفن و بدبو شده بود احدی حاضر نبود با او هم پالکی شود خلاصه ناچار پالکی مقابل اورا اناثیه گذاردیم و به قم آوردیم و از قم تا محلات اناثیه راهم زوار قبول نکردند که مجاور پالکی شیخ باشد سنگ گذاشتیم در پالکی مقابل و اورا به محلات آوردیم اهالی محلات و بستگان شیخ محمد که بعنوان استقبال آمده بودند و اورا با اینحالت مشاهده نمودند فریاد و فغان آنها بلند شد و هیچکس حاضر نشد با او نزدیک شود و از گوشه و کنار از بوی عفونت متنفر شده بیرون رفتند تا اینکه مادر و خواهرانش بدون حجاب از خانه بیرون آمده خاک بر سر کنان او را بداخل خانه بردند

و در محلات هم هیچ طبیبی حاضر بمعالجه او نشد حتی یک نفر  
میرزا حسین جراح که خواستند او را مجبوراً بمعالجه نمایند  
او هم حاضر نشده بلکه فرار نمود و در خانه آقا حسین مجتهد  
محلاتی متحصن گردید عیال نراقی شیخ هم که سابقاً عرض  
شده به محض شنیدن خبر ورود شیخ بمحلات بعنوان دیدن  
حرکت کرد ولی در باطن منظور او این بود که یکدستگاه سمار  
کارخانه شاهی خیلی عالی که قبلاً شیخ از او گرفته و سحلات  
برده بود دریافت دارد مشارالیهام همینکه داخل خانه  
میشود و بطرف اطاق شوهر خود میرود بوی عفونت او را و ادوار  
بمراجعت نموده از همانجا سمار را هم صرف نظر نموده بنراق  
بازگشت مینماید و در نزد بعضی از اقارب و خویشان خود  
اقرار و اعتراف نموده بود که این مجازات و مکافات عملیاتی  
بود که شیخ در باره اینطایفه بیچاره مظلوم مجرا داشت و پس  
از چهار روز شیخ مزبور به گور تشریف برد اگرچه مرد و خلعت  
از وی بیاسود خدا رحمتش کند بد آدمی بود جزای  
اعمال او را خداوند منتقم توانا هم در این دنیا بزودی داد  
و هم در دار عقیب به آشد عذاب معذب خواهد فرمود .  
منجنیق آه مظلومان به صبح سخت گیرد ظالمان را در حصار

( قسمت نهم )

آمدن رجبعلی بختیاری با سیصد سوار و پیاده

بنراق و شرح مختصری از ظلم و غارتگری و

عملیات زشت او و شهادت جناب آقا

فضل الله معاون التجار

در قریه سینفان

رجبعلی که اصلاً شخص رعیت و بختیاری و از اشرار و راهزنان  
ها بود در سال ۱۳۲۷ قمری که تقریباً در مرتاسر کشور ایمران  
اغتشاش و هرج و مرج بود عده از ارازل و اوپاش و دزدان گرد  
خود جمع آورده و به سینفان که از دهات نراق میباشد آمد  
پس از چندی توقف در آنجا و زیاد شدن عده او شبانه به نراق  
حرکت کرد و نراق را تصرف و هر چهار پنج نفر سوارهای خود را  
بخانه مردم تقسیم نمود و خود رجبعلی با پسرش علی رضا و چند نفر  
دیگر بخانه مرحوم آقا فضل الله معاون التجار وارد شدند  
آقا فضل الله نهایت مهربانی و پذیرائی و احترام را نسبت بساو  
منظور و قاسم روز هم در منزل ایشان ماندند و هر کس از طرف  
سوارهای رجبعلی تعدی میدید نزد معاون التجار میآمد  
ایشان هم نزد رجبعلی رفته توسط میکرد و رفع تعدی مینموسید  
تا اینکه بعضی از اهالی در گوشه و کنار رجبعلی را ملاقات و از  
معاون التجار بدگوئی مینمایند ولی رجبعلی گوش بحرف های

آنها میدهد و میگوید مساون التجار آدم خوبی است یکشب  
 رجبعلی بمساون التجار اظهار کرده بود میخوام در نراق  
 يك زن بکیرم مساون التجار میگوید مختارید رجبعلی میگوید  
 دختر مساون العمالك را دیده و پسندیده ام آقای مساون  
 العمالك در آن موقع در نراق نبود با مادر دختر ( عذرا خانم )  
 مذاکره و خواستگاری ( ملك خانم را ) مینماید مشارالیهها  
 میگویند من حاضر ولی چند شرط دارد اول آنکه دوازده  
 دختری از رؤسای نراق که من معین میکنم باید به عقد  
 سرکرده های خود در آوری ثانی آنکه شیرهای دختر من  
 کشتن مساون التجار است رجبعلی قبول مینماید و در همان  
 روز ۱۲ دختر از اعیان و اشراف نراق که عذرا خانم صورت داده  
 بود بضرر چوب و شکنجه پدر و فامیل آنها را مجبور نموده  
 و برای سرکرده های عده خود عقد بست و تصرف آنها داد  
 سایر سواران و نوکرهای رجب هم باین رویه تاسی نموده  
 الی روزینجم و ششم ۱۳۹ نفر دختر و زن بیوه را در نراق بعضی  
 را مجبورا و برخی را برضایت عقد نموده و آنچه راهم مردم  
 داشتند تاراج کردند عیال مساون العمالك هم سرا بسا  
 رجبعلی قول و قرار کشتن مساون التجار را داده و دختر  
 خود را عقد نموده بر رجبعلی داد مشارالیه از آنجا دیگر خانه  
 مساون التجار نیامد و مطیع عذرا خانم بود و نیز به تحریک



او شش هزار تومان با اسم پول نعل بندی حواله مالکین عراق دادند که ضمناً هزار تومان آنرا مفروضین پای بنده و پانصد تومان هم پای معاون التجار نوشته مطالبه کردند و صورت آنرا علی رضا پسر رجبعلی و چند نفر مامور دیگر دست گرفته مطالبه باشندت و سختی و داغ و شلاق شروع بوصول نمودند اول معاون التجار را در خانه خودش دستهای او را به عقب بسته میله تفتنگ را در بخاری سرخ نموده و به گردن او میگذاشتند و به او میگفتند تو بایی هستی باید لحن کنی ولی ایشان فقط فریاد و فغان یا الله مینمود در این موقع علی رضا ولد رجبعلی برخواست از اطاق بیرون برود بنده دست بدامن او گرفتم که این مبلغ هزار تومان برای من زیاد است بنده را بلند کرد و بزمین زد و با چکمه پدهان بنده کوبید شش دندان بنده را شکست و فورا غش کردم و چهار نفر مامور بنده را بلند نموده بخانه خودم آوردند در آن حال حجره و انبارهای گندم و کشمش و جو و اثنایه خانه بنده را هر چه بود غارت کردند و یک قابله مس که پراز طلا و متعلق بمنزل بود پیدا نموده و بین خودشان تقسیم نمودند و شروع بداغ و درفش بنده نموده و با شکنجه و عذاب مطالبه یک هزار تومان پول میکردند باز حمت زیاد پانصد و شصت تومان قرض و جمع آوری نموده دادم چون مامورین فهمیدند که فعلاً بیش از این نمیتوانم تهیه نمایم مرا بمنزل آقا حسین آعلی برده و حبس کردند این عده سوار و

پیاده نسبت به اهالی نراق ذره از جور و ظلم و ستم کوتاهی  
 نکردند خبر این واقعه بطهران رسید و از آنجا به نسیب  
 حسین کاشی تلگراف شد که رجب را دستگیر و از نراق خراج  
 کند چون باطنا رجبعلی با او عهد است بود پیمان داد که  
 تو باید از نراق خراج شوی او هم اردوی خود را از نراق  
 به سینقان حرکت داد و محبوسین که از جمله بنده و  
 آقای معاون التجار بودیم دست بسته بطرف سینقان  
 همراه خود بردند اردو در سینقان وارد شدند بنده  
 و معاون التجار را هم در منزل فرج الله اسمعیل سینقانی  
 حبس نمودند و یکنفر از رؤسای اردو را که نایب میرزا علی  
 نام داشت مأمور نگاهداری و وصول بقیه پول از بنده و معاون  
 التجار کردند شب را با هر سختی بسر برده و روز دوم دو  
 ساعت بعد از ظهر لطفعلی نام نوکر رجب با یکنفر دیگر  
 آمدند که رجبعلی خان معاون التجار را میخواهد ایشان  
 از جا برخاسته همراه آنها رفتند بفاصله پنج دقیقه  
 صدای دوسه تیر بلند شد پس از تحقیق معلوم گردید که  
 همان لطفعلی نام بنابدستور رجبعلی معاون التجار را  
 در بین راه بضرر گلوله شهید کرده بنده مشغول گریه  
 و زاری شدم خود رجبعلی آمد اظهار کرد مطمئن باش  
 تورانخواهم کشت مشروط باینکه بقیه پول را که نوشته شده

بدهی بنده در عمان شب یکنفر قاصد به نراق فرستادم کسه  
 درچه معنی است پون تهیه کنید خانواده با هزار زحمت مبلغ  
 نود تومان جمع آوری و فرستادند پرداخت شد ولی برای بقیسه  
 که سیصد و پنجاه تومان بود بنده رارهانی نکردند حال آنکه  
 مرحوم آقا فضل الله هم در خرابه ها افتاده و کسی جرئت نداشت  
 ایشانرا کفن و دفن نماید روز چهارم اردوی رجبعلی از سینقان  
 بطرف سده و برزک که از محال کاشان است حرکت کرده بنده را  
 هم با چند نفر دیگر پیاده و کت بسته همراه بردند و در آنجا  
 با التماس زیاد بمیرزا کریم منشی رجبعلی سند داده دو نفر  
 از محترمین نراق که همسراه بودند ضمانت نموده برهنه و عریان  
 در فصل سرما بنده را با سایرین رها کردند و در مراجعت بین  
 سده و قالهریک عده دزد رسیدند ولی چیزی نبود که ببرند  
 و روانه قالهر که از دهات اطراف نراق است شدیم و بمنسبزل  
 آقای میرزا آقا رضای شیخ الاسلام که شخص محترمی است وارد  
 شدیم خودشان هم در کاشان بودند خانواده ایشان بینهایت  
 پذیرائی نمود و در آنجا شنیدیم که بعد از حرکت رجبعلی و  
 اردوی او از سینقان ورثه مرحوم معاون التجار به سینقان  
 آمده جسد معاون التجار را غسل داده و کفن نموده در محل  
 مخصوصی که او را مصلی مینامیدند دفن نموده اند که فعلا در  
 همانجا مدفون است ما هم از قالهر به نراق رفته ولی چه نراقی

معلم که نایب حسین کاشی بعد از رجبعلی به نراق آمده و سوارهای او باقیمانده رجبعلو را غارت کرده و رفته اند . رجبعلی مجدداً به قمصر رفته و آنجا را غارت کرده و یکنفر از احباب را هم در آنجا شهید نموده و سپس به نطنز رفته آنجا را هم غارت نموده و مجدداً به سمت نراق آمده چند روزی هم در نراق ماند و بقیه یونهارا دریافت نمود . در این موقع از طرف دولت عده ژاندارمری مامور قلع و قمع او شده با سوارهای شاه سوئد و ضیاء السلطان را ونجسور و ملطان مید حسن خان دلیر جانیج بایک مرانده توب نراق را محاصره نموده میانه میان رجب شبانه از نراق فرار کردند تا ورزنده گلپایگان آنها را قشون بدولت تعقیب نمود و در ورزنده ۸۵ نفر از آنها را کشته بقیه بطرف کاشان و جزو سوارهای نایب حسین کاشی شدند دولت بقیه سوارهای رجب را از نایب حسین خراست و بظهران بردند و اقدام باعدامه ایشان نمودند خود رجبعلی هم که فرار کرده بود بدست یکسوی از ملازمین خود به حکم حسینخان قراقریزی در همسان قراقریزی جاپلق کشته شد و درك اسفل السافلین واصل گشت .

فهرس منسند درجات

مقدمه ..... صفحه ۲

قسمت اول - تاثيرات امر ۰۰ در نراق ..... ۳

قسمت دوم - شرح ماموريت مصطفى قليخان ..... ۴

قسمت سوم - شرح حالات مرحوم حاجي ..... ۵

كمال الدين نراقى ..... ۵

قسمت چهارم - سرگذشت مؤلف ..... ۱۳

قسمت پنجم - ورود جناب ميرزا قابل آباده بنراق ..... ۱۸

قسمت ششم - شرح حال مرحوم محمد جواد ..... ۱۹

وبرادرشان ..... ۱۹

قسمت هفتم - شرح معرفي شيخ محمد محلاتي ..... ۲۲

وآمدن اوبه نراق ..... ۲۲

قسمت هشتم - شرح مسافرت شيخ محلاتي ..... ۲۵

بخراسان و عاقبت كار او ..... ۲۵

قسمت نهم - آمدن رجبعلی بختیاری به ..... ۲۸

نراق و شرح ۰۰ ظلم و ۰۰ ..... ۲۸

